روزنامه شرق

اندیشه . جهان . علم

درک ضرورت اتحاد فلسطینی در روند تشکیل دولت — صفحه ۸

«احمد جلیلی»: تشریح وظایف تخصصی روانپزشکان و روانشناسان — صفحه ۹

کتاب‌فروشی با طعم عشق و نفرت — صفحه ۱۰

عکس: عمید فرهی، شبستان

مصطفی ملکیان در مراسم رونمایی کتاب «دانشنامه فلسفه اخلاق»:

نهضت ترجمه، فرهنگ را از تک‌آوایی نجات می‌دهد

جهانگیر پاک‌نیا

مراسم رونمایی از کتاب «دانشنامه فلسفه اخلاق»، شنبه دهم خردادماه به میزبانی سازمان اسناد و کتابخانه ملی برگزار شد. این اثر، که ترجمه‌ای از مقالات مربوط به حوزه فلسفه اخلاق در «دایره‌المعارف فلسفه» پل ادواردز به شمار می‌رود، با ترجمه انشاءالله رحمتی و به همت نشر سوفیا منتشر شده است. در این نشست که مصطفی ملکیان و محسن جوادی حضور داشتند، سخنرانان به برخی جنبه‌های محتوایی این دانشنامه و اهمیت ترجمه آن پرداختند.

نقش فلسفه اخلاق در اخلاقی‌زیستن ما

در آغاز این نشست انشاءالله رحمتی، مترجم کتاب با اشاره به نقش مصطفی ملکیان در به سرانجام رسیدن «دانشنامه فلسفه اخلاق» گفت: «قطعا دوستانی که کتاب را مطالعه می‌کنند، آثار لطف، کمک و حمایت استاد ملکیان را مشاهده خواهند کرد. در واقع سهم ایشان صرفا حضور در جلسه امروز (شنبه) نیست، بلکه ترجمه این اثر با مشورت ایشان انجام گرفت و تقریبا تمامی متن کتاب را هم ملاحظه فرمودند و من مثل همیشه از نظرات صائب، نقدها و اصلاحات ایشان استفاده کردم.» رحمتی با ذکر خاطره‌ای از دوران دانشجویی خود، به تاثیرگذاری مواجهه مدرسان در انگیزه دانشجویان تاکید کرد و ادامه داد: «در اینجا مایلم نکته آموزنده‌ای را درباره استاد ملکیان بگویم. وقتی در اوایل دوره فوق‌لیسانس، ترجمه مقاله‌ای از ویلیام فرانکنا را آغاز کرده بودم - و معمولا در این مواقع دانشجو به راهنمایی محتاج است تا بداند کارش چه جایگاهی دارد و متاسفانه در این موارد داوری‌های ما غالبا درباره خودِ شخص است تا حاصل کار او- بخشی از آن را خدمت استاد دادم و بعد متوجه شدم که ایشان چندین ساعت برای یک ترجمه دانشجویی وقت گذاشته و به طور دقیق آن را بررسی کرده بودند. کاری که کمتر در میان ما دیده می‌شود.»

او در ادامه با بیان فراز و فرود ترجمه این کتاب، افزود: «کار را از دهه ۷۰ شروع کرده بودم و بخشی از آن تحت عنوان فلسفه اخلاق منتشر شد که ۲۳مقاله از دایره‌المعارف فلسفه پل ادواردز را در بر می‌گرفت. البته همان زمان قصد داشتم کل دایره‌المعارف را ترجمه کنم ولی این فرصت دست نداد. تا اینکه در این مدت پس از دو ویراست جدید در سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۶، کار ترجمه بر مبنای آخرین ویراست که تکمله و تجدیدنظرهایی دارد انجام گرفت. کار پیش‌رو با تکمیل ۲۳مقاله قبل، مشتمل بر ۶۸ مقاله است. در این ترجمه سعی شد دایره‌المعارف، فراتر از ترتیب الفبایی موجود در اصل اثر، ترتیب موضوعی داشته باشد، ازاین‌رو طبق تقسیمات رایج در فلسفه اخلاق، یعنی چهار رشته اخلاق توصیفی، اخلاق هنجاری، روانشناسی اخلاق و فراخلاق، مقالات ذیل سه رشته آخر عرضه شد.» رحمتی در بخش پایانی سخنانش به بیان دغدغه اجتماعی خود در ترجمه این اثر پرداخت و گفت: «فکر می‌کنم اگر فلسفه بخواهد کاری برای جامعه ما انجام دهد، این نقش بر عهده فلسفه اخلاق خواهد بود تا به این وسیله بتوانیم فلسفه را به حوزه زندگی همه افراد جامعه بیاوریم. اهتمام بنده به ترجمه این اثر هم از همین زاویه بود و انجام آن را صرفا کاری آکادمیک و وظیفه‌ای دانشگاهی نمی‌دانستم. امیدوارم مخاطبان اثر هم به این جنبه توجه داشته باشند. جامعه ما سخت محتاجِ اخلاقی زیستن است و اخلاقی زیستن، بیش از آنکه امری آموزشی باشد، نوعی مهارت و هنر است. اگر این مهارت از یک ضلع روانشناسانه، یک ضلع جامعه‌شناسانه، یک ضلع دینی و یک ضلع فلسفی-عقلانی (که مبنایی‌تر است) برخوردار باشد، ترجمه این مقالات را باید بخشی از سهم فلسفه در جهت اخلاقی‌تر زیستن ما به شمار آورد.»

اهمیت «وضوح» و «دقت» در نزد پل ادواردز

پس از سخنان ابتدایی مترجم اثر، محسن جوادی، استاد فلسفه اخلاق دانشگاه قم به نکاتی در باب کلیت «دانشنامه فلسفه اخلاق» اشاره کرد. جوادی با ارجاع به نوشته پل ادواردز در مقدمه کتاب گفت: «دو ویژگی وضوح و دقت به وفق سنت فلسفه تحلیلی در تدوین مقالات همواره مورد توجه ادواردز بوده و از پیتر سینگر نقل می‌شود که وی نگران بود در تکمله‌های ویراست دوم، ورود مداخلی از فلسفه قاره‌ای آثاری از مشی فاقد وضوح و دقتِ پست‌مدرن را بر جای گذارد.» او با یادآوری آنکه کتاب حاضر بخشی از یک دایره‌المعارفِ عام «فلسفه» است، افزود: «نکته دیگری که درباره دایره‌المعارف پل ادواردز باید گفت این است که چون این کتاب در اصل دایره‌المعارف «فلسفه» است و مباحث فلسفه اخلاق بخشی از آن به شمار می‌رود، همین امر باعث شده تا به برخی موضوعات مهم این حوزه کمتر پرداخته شود یا مثلا نتواند به بیان متوازن مباحث فیلسوفان شرق (همچون ابن‌سینا) در نسبت با فیلسوفان غربی بپردازد. به‌عنوان نمونه‌ای برای مقایسه، می‌توان به مداخل و موضوعات مفصلِ ویراست دوم از دایره‌المعارف سه جلدی فلسفه اخلاقِ «بکر» اشاره کرد. به طور کلی برخی موضوعات مجادله‌انگیز و مهم مانند «بی‌طرفی» یا «مفاهیم چاق و لاغر اخلاقی» و... در این اثر غایب است. امّا در باب محاسن دایره‌المعارف پل ادواردز باید گفت، انتخاب موضوعات و نویسندگانِ هریک از چنان قوتی برخوردار است که عمده حوزه‌های مهم فلسفه اخلاق را پوشش می‌دهد.»

جوادی با مهم توصیف کردنِ مقدمه مترجم اثر، که در آن در باب «تقدم اخلاق بر دین» و تاثیر امر اخلاقی به‌عنوان قرینه‌ای در فهم دین سخن رفته است، تاکید کرد: «این رای چالش‌برانگیز، مورد قبول برخی فِرَق اسلامی از جمله اشاعره و حتی مدعیان اعتزال نبوده است اما دکتر رحمتی با ظرافت، این تقدم را، نه تقدم هر آنچه به «اسم» اخلاق، که تنها تقدم اخلاق «عقل‌بنیاد» بر دین می‌داند، چرا که عقل بر اخلاق تقدم دارد و اخلاق، خود از ظهورات عقل است و نیاز به فلسفه اخلاق از سوی دکتر رحمتی، از همین زاویه مطرح شده است.» وی در رابطه با تفاوت جایگاه فلسفه اخلاق در جوامع دینی و غیردینی گفت: «در جوامعی مثل ما این پرسش وجود دارد که اگر نهایتا دین یا فقه منشأ صدور باید و نبایدهای ماست، پرداختن به فلسفه «اخلاق» چه جایگاهی دارد؟ دغدغه‌ای که شاید در جامعه‌ای سکولار موجه‌تر به نظر می‌رسد. با وجود چنین زمینه‌ای، دکتر رحمتی در مقدمه خود، منطقی برای نیاز جوامع ما به مباحث فلسفه اخلاق را مطرح می‌کنند.»

نجات‌بخشی «نهضت ترجمه» از نگاه مصطفی ملکیان

شکی نیست که در این فرصت کوتاه درباره کتابی با حجم حدود هزارصفحه، مجالی برای گزارش، تحلیل و به طریق اولی نقد آن وجود ندارد، اما به چند نکته به بهانه این کتاب اشاره خواهم کرد.

اولین نکته‌ای که سخت مورد تاکید بنده است، اهمیت «جریان ترجمه» برای کشور ما و کشورهایی همانند ماست. بدون سرِ سوزنی مبالغه، غلو و اغراق عرض می‌کنم که به گمان من- که البته ممکن است خطا باشد- بزرگ‌ترین خدمتی که در جامعه ما و جوامعی همچون ما می‌تواند صورت داد، «ترجمه» است. ترجمه، بی‌آنکه فرصتی برای تفصیل مطلب داشته باشم، لااقل دو فایده عمده به همراه دارد.

اولین و به باور من بزرگ‌ترین فایده آن است که ترجمه، تنها چیزی است که یک کشور را از تک‌آوایی فرهنگی نجات می‌دهد. به نظر من هیچ کشور، جامعه، فرهنگ و تمدنی از چیزی به اندازه تک‌آوایی فرهنگی لطمه نمی‌خورد؛ و تک‌آوایی، ولو تک‌بودن درست‌ترین آواها باشد، جز ویرانگری به بار نخواهد آورد. در مقابل، کار ترجمه، گشودن افق‌های جامعه ما، به روی افق فرهنگ‌ها و جوامع دیگر است. هرکدام از فرآورده‌های ترجمه، یک آوای جدید در حل یک مساله یا رفع یک مشکل، یا جوابگویی به یک سوال پدید می‌آورد.

فایده دوم ترجمه آن است که ما به واسطه آن برای اندیشیدن، مواد خام پیدا می‌کنیم. متفکرترین مغزها و عمیق‌ترین فهم‌ها اگر دستمایه‌ای، برای تطبیق و پیاده‌سازی فکر و فهم خود نداشته باشند به جایی نمی‌رسند؛ چنان که مهارت یک نجار نیز برای بروز و ظهور، به چوب نیاز دارد. به عبارت دیگر، صورت‌بخشی تفکر و فهم ما به ماده‌ای محتاج است تا به آن شکل بخشد.

یکی از مشکلات جامعه ما این است که در باب هر مساله، مشکل، یا سوالی، حتی اگر دارای قدرت تفکر و فهم عمیق هستیم، ماده‌ای نداریم که به واسطه فهم و تفکر خود به آن شکل ببخشیم. در چنین وضعی، ترجمه مواد خام در اختیار ما قرار می‌دهد. این مواد خام را گاهی می‌پذیریم، گاهی وا می‌زنیم (رد و قبول)؛ گاهی اوقات آن را تقویت می‌کنیم، گاهی تضعیف می‌کنیم؛ گاهی اثبات می‌کنیم، گاهی نفی می‌کنیم؛ گاهی تایید می‌کنیم، گاهی انکار می‌کنیم؛ گاهی حک می‌کنیم، گاهی اصلاح می‌کنیم؛ گاهی جرح می‌کنیم، گاهی تعدیل می‌کنیم؛ و گاهی از آن دفاع می‌کنیم و گاه به نقد آن می‌پردازیم. در واقع انسان با تمام فرآیندهای هفتگانه تفکری که در اختیار دارد یعنی تفکر خلاقانه، تفکر محققانه، تفکر نقادانه، تفکر دفاعیه، تفکر مبتنی بر مذاکره و تفکر همکارانه، روی این مواد خام کار می‌کند و رشد می‌کند.

به گواه تاریخ، آنچه روزی جهان اسلام را به فرهنگ و تمدنی رساند که به تبع شرق‌شناس سوییسی (Adam Metz) از آن به رنسانس اسلامی تعبیر می‌کنیم، حاصل نهضت ترجمه‌ای بود که در اوایل دوران حکومت عباسیان آغاز شد و تا قرن‌ها ادامه یافت. وقتی مسلمانان، آن مواد خام را از زبان‌های یونانی، رومی، سریانی، آرانی، عبری، آشوری و... به زبان عربی ترجمه کردند، خود را با مواد خامی بسیاری مواجه دیدند که کارهای متنوع روی آنها، به تفکری پویا راه برد. می‌توان گفت که این تفکرات، تقریبا تا آغاز حمله مغول، سرشت و سرنوشت جوامع اسلامی را متحول کرد.

ما امروز، به نهضت ترجمه‌ای دوباره نیاز داریم تا باز هم بتوانیم تفکری اصیل و مستقل بنا کنیم؛ تفکری که حاصل اندیشه فرزندان همین مرز و بوم باشد و البته از نتایج فکر بشر در سراسر جهان بهره جوید. در واقع ما هرگز نباید مرتکب این خطا شویم که چرخ را از نو اختراع کنیم.

با این توضیحات، باید گفت ترجمه فعلی و مجموعه کارهای پیشین آقای رحمتی، در راستای نهضت ترجمه و جنبش لازم برای ارتقای فرهنگی ما، قابل تعریف، توصیف و ارزیابی است. بنابراین، باوجود آنچه در کشور ما متاسفانه رایج است و مترجمان قدر نمی‌بینند و در عوض یک تالیف درجه پنجاه را به یک ترجمه درجه یک ترجیح می‌دهند، معتقدم باید قدر کسانی که در نهضت ترجمه فعال هستند شناخته شود، که یکی از شاخص‌ترین آنها مترجم همین کتاب یعنی آقای رحمتی هستند.

البته در قدردانی از ایشان، فقط کمیت آثار ایشان (قریب ۲۳کتاب) محل بحث نیست، بلکه آنچه مورد نظر بنده است «کیفیت» ترجمه است. با صراحت عرض می‌کنم دکتر رحمتی از معدود مترجمان ایران است که در طول ۲۵ سالی که به کار ترجمه پرداخته، رشد کرده است. ما در کشور، مترجمان فراوانی داریم که پس از سال‌ها، آخرین کتابشان به لحاظ کیفیت ترجمه مانند اولین کتابشان است؛ و از جهت پیشرفت، هیچ ارزشی در آثار آنها دیده نمی‌شود. بگذریم که در جهت معکوس آن وجود دارد. برخی مترجمان در نخستین آثار خود برای تثبیت نامشان در اذهان مخاطبان و فرهیختگان، با دقت هرچه تمام‌تر ترجمه می‌کنند، اما با تثبیت نامشان و چون از آن پس می‌توانند به نان شهرت ارتزاق کنند، گویی دیگر به نان دقت و پشتکار و وجدان کاری خود، نیازمند نیستند؛ به این ترتیب، پیوسته ترجمه می‌کنند

اما ترجمه‌هایی که از نگاه اهل فن، یکی از دیگری پس‌رفته‌تر و پس‌نشسته‌تر است.

از این نکته هم که بگذریم، باید گفت در اوضاعی که بیشتر مترجمان رشد نمی‌کنند، دکتر رحمتی از معدود مترجمانی هستند که بین اولین اثر و آخرین اثر منتشرشده او یک فضای کهکشانی وجود دارد. در ترجمه‌های اخیر ایشان دقت‌نظری دیده می‌شود که در کار کمتر مترجمی می‌توان سراغ گرفت. در طول قریب به ۲۵سال ترجمه، دکتر رحمتی به واقع رشد کرده‌اند و این رشد (یعنی فرآیند کارشان) مهم‌تر از فرآورده کار است.

چارچوبی نظری در باب فلسفه اخلاق

پدیده اخلاقی زیستن آدمیان، یکی از نهادهای اجتماعی ثابت و مشترک در تمام جوامع بوده که تاکنون از درون آن هفت «علم» سر بر آورده است: این علوم عبارتند از: ۱) پدیدارشناسی اخلاق، ۲) روانشناسی اخلاق، ۳) جامعه‌شناسی اخلاق، ۴) تاریخ اخلاقی‌زیستن (زیست اخلاقی انسان‌ها)، ۵) تاریخ مکاتب، نظام‌ها، و نظریه‌های اخلاقی، ۶) اخلاق مقایسه‌ای و ۷) فلسفه اخلاق.

این تقسیم البته نه بنا بر حصر عقلی، که به حصر استقرایی است و به مرور زمان تعداد علومی که به اخلاق می‌پردازند، بیش از این خواهد شد؛ کما اینکه ما در حال حاضر با دانش نوپدید «زیست‌شناسی اخلاق» مواجه هستیم. اگرچه همچنان یک دیسیپلین مستقل نیست اما نشان می‌دهد که ممکن است بر هفت مورد مذکور افزوده شود.

مقالاتی که دکتر رحمتی از ویراست جدید دانشنامه فلسفه پل ادواردز در کتاب پیش‌رو جمع آورده‌اند، دو قسمت است. قسم اول، که به مباحث «روانشناسی اخلاق» مربوط می‌شود و قسم دوم به حوزه «فلسفه اخلاق». بنابراین از میان هفت علمی که پیش‌تر بیان شد در این مجموعه نزدیک به هزارصفحه‌ای، با دو «علم» سروکار داریم. از قسم اول یعنی «روانشناسی اخلاق» که بگذریم در «فلسفه اخلاق»، با مباحث عقلی و فلسفی که می‌توان در باب اخلاق داشت مواجه هستیم. در این کتاب «روانشناسی اخلاق» به‌عنوان یکی از دانش‌های تجربی درباره اخلاق و «فلسفه اخلاق» به‌عنوان یکی از دانش‌های عقلی در اخلاق محل بحث و گفت‌وگو است.

اما در تقسیمی که من از «فلسفه اخلاق» دارم، این دانش عقلی به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱) اخلاق تحلیلی (اخلاق نقدی یا فراخلاق) و ۲) اخلاق هنجاری. از طرفی، «اخلاق تحلیلی» خود به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱) معناشناسی اخلاق، ۲) وجودشناسی اخلاق، ۳) معرفت‌شناسی اخلاق. در هر سه قسم فوق، مقالات سودمندی در کتاب دانشنامه فلسفه اخلاق وجود دارد. از طرف دیگر، «اخلاق هنجاری» نیز خود به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شود:

۱) اخلاق هنجاری کلی (که در کتب، اغلب به صورت «اخلاق هنجاری» ذکر می‌شود)

۲) اخلاق هنجاری جزیی (اخلاق کاربستی [applied ethics]، یا اخلاق عملی [practical ethics]).

«اخلاق هنجاری جزیی» نیز دو شاخه فرعی می‌یابد:

الف) اخلاق هنجاری جزیی که به «صنف‌ها و حرفه‌ها» مربوط است مثل اخلاق پزشکی، مهندسی، تدریس، پرستاری، مدیریت و...

ب) اخلاق هنجاری جزیی که به «مسایل مستحدثه اخلاقی» مربوط است. یعنی مواردی در اخلاق که در حال حاضر تبدیل به مساله شده‌اند و ما با توجه به آنچه در دانش اخلاق به ارث برده‌ایم باید به حل آن بپردازیم. به طور مثال پرداختن به این مساله که اگر روزی در پزشکی عمل پیوند مغز امکان‌پذیر شود آیا انجام آن به لحاظ اخلاقی رواست؟

به هر روی، تقسیمات فوق را از آن‌رو عرض کردم که بگویم به نظر من، بهتر آن بود که مقالات دانشنامه اخلاق به ترتیبی که ذکر آن رفت درج می‌شد. یعنی ابتدا مقالات مربوط به «فلسفه اخلاق» و تقسیمات و شقوق درونی آن و سپس مقالات مربوط به «روانشناسی اخلاق» منظم شود.

به نظر من کتاب «دانشنامه فلسفه اخلاق» تا به امروز بهترین کتابی (اعم از تالیف یا ترجمه) است که ما به زبان فارسی در دسترس داریم؛ کتابی که شایسته است کلمه به کلمه خوانده شود و به دانشجویان فلسفه توصیه شود.

دو نکته دیگر درباره این دانشنامه باقی می‌ماند. نکته اول اینکه، کتاب عمدتا به فلسفه غرب نظر دارد و کمتر به فلسفه شرق (یعنی هند، چین و ژاپن) و آنچه به‌عنوان فلسفه اسلامی می‌شناسیم پرداخته است.

نکته دوم مربوط به روش کتاب است، که روش فلسفه تحلیلی است. بنابراین مدخل‌هایی که در کتاب آمده، به ندرت به فلسفه قاره‌ای یا برّ اروپا (مثل فلسفه آلمان، فرانسه و ایتالیا) پرداخته است. بنابراین فلسفه‌ای که در کتاب به آن پرداخته شده در واقع فلسفه آنگلوساکسون یعنی فلسفه انگلیس، آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند است. این دو نکته را باید از جمله محدودیت‌های کتاب به شمار آورد.

ریویو

جنبش‌های دینی جدید چالش‌ها و واکنش

جلال نیهانی‌زاده

موسی اکرمی، نویسنده و پژوهشگر شناخته‌شده، این‌بار ترجمه‌ای متمایز از کتاب «جنبش‌های دینی جدید: چالش‌ها و واکنش» ارایه داده است. این کتاب، گزینش و گزارشی است که از ویرایش ۱۳مقاله به‌وسیله برایان ویلسن و جمی کرسول تهیه شده است و با مقاله‌ای از آیلین بارکر با طرح تعداد و اهمیت جنبش‌های دینی جدید شروع می‌شود و با ارایه فهرستی جامع از جنبش‌های دینی جدید در انتهای کتاب به پایان می‌رسد. مقدمه ۲۵صفحه‌ای مترجم، ضمن طرح پرسش‌هایی بنیادین درباره دین و جنبش‌های دینی، زمینه‌ای مناسب را برای دسته‌بندی مطالعات بنیادین دین در دوره معاصر فراهم می‌کند. به‌طوری که مترجم در این‌باره می‌گوید: «امیدوارم این کتاب پاره‌ای از مباحث مهم دین‌پژوهی را در اختیار فیلسوفان دین، جامعه‌شناسان دین، روانشناسان دین، روانکاوان، مورخان دین، جرم‌شناسان، الهیات‌پژوهان، سیاستمداران، دلبستگان به ادیان جدید، پدر و مادرانی که نگران گرویدن فرزندان خود به اینگونه جنبش‌هایند، دستگاه‌های قضایی و قانونگذار و... قرار دهد.»

اکرمی این‌بار نیز همچون آثار منتشرشده قبلی‌اش، نسبت به گزینش و به‌کارگیری واژگان پارسی دقت به خرج داده است. به‌عنوان نمونه وی واژه cult را با برگردان واژه پارسی آن، «کیش»، هم‌ارز قرار داده است و با استفاده از روش زنده‌یاد احمد بیرشک واژگان را گزینش کرده است. کوتاه‌بودن مقالات هر بخش و استفاده از واژگان فارسی کمابیش نزدیک به زبان عامیانه و همچنین وجود اطلاعات نسبتا متنوع که در هر بخش کتاب ارایه شده‌اند موجب شده است که هر صفحه از کتاب محتوایی غنی و متنوع در حوزه مطالعات دین ارایه دهد. در صفحه ۵۹ کتاب فهرستی از مفاهیم مرتبط با نگرش‌های شرقی و غربی ارایه شده است. این فهرست، به بیان نشانه‌ها و طرح یک بخش‌بندی ویژه از نگرش هر یک از دو اندیشه شرقی و غربی می‌پردازد و می‌تواند برای طیف گسترده‌ای از مخاطبان، جذاب و خواندنی باشد.

کتاب با نثری روان و یکنواخت و برای مرور جنبش‌های دینی معاصر در ۱۳بخش تدوین شده است. روابط بین جنبش‌های دینی عصر جدید با شکوفایی اقتصادی، رسانه‌های همگانی، سلامت روانی، زنان، جادو، کیش‌ستیزی در ایالات‌متحده و انگلستان و همچنین نگاهی به وضعیت نهاد دین در کشور آلمان پس از وحدت این کشور در مقالاتی مستقل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

ادامه در صفحه ۸

جنبش‌های دینی جدید چالش‌ها و واکنش

گزینش و ویرایش: موسی اکرمی

ناشر: نگاه معاصر

نوبت چاپ: ۱۳۹۳

بررسی

زیست-عصب‌شناسی و نسبت آن با ذهن و آگاهی

ارزش حفظ دستاوردها در ترجمه

عبدالرحمن نجل‌رحیم

آنتونیو داماسیو، یکی از سرشناس‌ترین اندیشمندان معاصر در زمینه عصب‌پژوهی شناخت است. او عقیده دارد که علم زیست- عصب‌شناسی امروز می‌تواند وارد عرصه مطالعات دقیق درباره مقوله‌های شناخت چون ذهن و آگاهی شود که در قبل فقط عرصه مطالعات فلسفی و تا اندازه‌ای علوم انسانی بوده است. داماسیو در دو کتاب جداگانه، نظریات دو فیلسوف مهم قرن نوزدهم یعنی «دکارت» و «اسپینوزا» را با یافته‌های امروزین علمی در زمینه زیست- عصب پژوهی و عصب‌شناسی محک می‌زند. داماسیو در کتاب «خطای دکارت»، بر اساس ادله‌های علمی عصب‌پژوهانه می‌خواهد نظر دکارت درباره دوگانگی یا ثنویت ماهوی و جوهری تن و ذهن را رد کند و در کتاب دیگر به‌نام «در جست‌وجوی اسپینوزا»، او تلاش دارد که تحسین‌گر تلاش اسپینوزا در تبیین ماهیت یگانه جوهر تن و ذهن باشد.

به‌نظر داماسیو، اسپینوزا به‌ویژه در کتاب «اخلاق» خود، تن را منشأ و مبدأ تجلیات معنوی ذهن و فضیلت انسانی را در حفظ حیات جسمانی، حول محور عواطف -یعنی گرایش به سوی کسب شادمانی و پرهیز از اندوه- می‌دانسته است. داماسیو در کتاب خود، «در جست‌وجوی اسپینوزا» سعی دارد تا ابعاد عصب-زیست‌شناختی این نظر را بگستراند و بگوید که چگونه تن انسان در شکل‌گیری هیجان، احساس و در کل شناخت و آگاهی نقش بازی می‌کند و بدون دخالت علی تن، ذهن و آگاهی امکان زیست و بقا ندارند. خوشبختانه به کوشش رضا امیر رحیمی و همت انتشارات مهرویستا این دو کتاب جدیدا به ترجمه درآمده است.

مطالعه ترجمه کتاب «در جست‌وجوی اسپینوزا»، بهانه این شد که در ضمن تقدیر از زحمات مترجم این کتاب، به ذکر چند نکته مهم و کلیدی، که ظاهرا ساده و پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسد، پرداخته شود که با رعایت

در جست‌وجوی «اسپینوزا»
(شادی اندوه و مغز بااحساس)

آنتونیو داماسیو

ترجمه: رضا امیررحیمی

ناشر: مهر ویستا

نوبت چاپ: ۱۳۹۲

آن می‌شد از بروز اشکالات اساسی در فهم دقیق موضوعات مطروحه در این کتاب، جلوگیری کرد. به نظر من، اشاره به این نکات برای مترجمان جوان دیگر که بلندپروازانه و شجاعانه به طرف ترجمه متون بینارشته‌ای به ظاهر ساده و در باطن دشوار می‌روند، نیز می‌تواند قابل استفاده باشد.

از سال‌هایی که روانشناسی و زیست‌شناسی نوین در ایران قوام گرفته است، کوشندگان این رشته‌ها emotion را معادل هیجان و affect را معادل عاطفه دانسته‌اند و این نه‌تنها در متون معتبر کلاسیک و درسی نمود پیدا کرده بلکه در «واژه‌نامه روانشناسی» که با همت محمد نقی براهنی و محمدرضا باطنی و همکاران، حدود بیش از ۲۰سال پیش تالیف شده، به‌صراحت آمده است و برای هر مترجمی جای شک باقی نمی‌گذارد که از همین معادل‌ها، به‌خصوص در کتابی که در حیطه این علوم نگاشته می‌شود، استفاده کند، مگر اینکه متنی در اختیار داشته باشد که گزینش معادل‌های دیگر را اجتناب‌ناپذیر کند.

متاسفانه در کتاب «در جست‌وجوی اسپینوزا» با کمال بی‌احتیاطی می‌بینیم که در مقابل واژه emotion «عاطفه» برگزیده شده و برای واژه affect «تاثر» انتخاب شده است. سوال این است که آیا گزینش دلبخواه دو واژه بسیار کلیدی در کتاب، با این هدف صورت گرفته است که به انتقال مفاهیم مورد نظر نویسنده کمک بیشتری کند؟ مقایسه بین متن ترجمه با متن انگلیسی کتاب به وضوح نشان می‌دهد نه‌تنها اینچنین نیست بلکه به نظر می‌رسد واژه هیجان مناسب‌تر و به‌مراتب بهتر و رساتر منظور نویسنده کتاب را منتقل می‌کند. یکی از دلایل آن، این است که داماسیو سعی دارد بگوید بدن صحنه نمایش هیجانات است و واژه emotion را هم به همین علت انتخاب کرده است. با وجود اینکه در زبان فارسی هم این هیجان است که ما می‌توانیم در پیچ و تاب عضلات چهره و بدن افراد ببینیم، آیا وفاداری به معادل فارسی هیجان، بهتر از واژه نامانوس عاطفه، مفهوم مورد نظر نویسنده کتاب را انتقال نمی‌دهد؟ اگر بگوییم بدن صحنه نمایش عاطفه است، کمک بیشتری به فهم خواننده کرده‌ایم؟

از طرف دیگر، داماسیو اصرار دارد که بگوید هیجان، پاره‌ای از رفتار منعکس در تن جاندارانی است که هنوز دارای مغز هم نیستند. مسلم است در اینجا نیز اگر به‌جای هیجان بگوییم عاطفه، آیا سخت نیست که به خواننده فارسی‌زبان خود بقبولانیم که جانداران بدون مغز هم دارای عاطفه هستند. در حالی که خواننده آسان‌تر می‌تواند قبول کند که هیجان در تن جانداران بدون مغز هم وجود داشته باشد. علاوه بر اینها، فرق هیجان با احساس از نظر داماسیو این است که صحنه نمایش هیجان، تن است ولی صحنه نمایش احساس پنهان در مغز است، در حالی که هم هیجان و هم احساس از تن منشا می‌گیرند ولی نیازها و خواسته‌های حیاتی تن برای بقا و بهزیستی، به دو صورت در دو جای مختلف یکی پیدا در تن به شکل هیجان و دیگری پنهان در مغز به‌شکل احساس به نمایش گذاشته می‌شوند و از نظر داماسیو، احساس مرحله آغاز شکل‌گیری ذهن و نشانه پیوند علت و معلولی بین تن و ذهن است.

ادامه در صفحه ۸